



خانه اخلاق پژوهان جوان

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می‌گردد:

۵۰

فلسفه اخلاق

کارگاه

اخلاق در سیاست:
عدالت به روایت مایکل سندل



دکتر

سید صادق حقیقت

عضویت علمی دانشگاه مفید



همراه با معرفی کتاب «اخلاق رسانه‌ای»

توسط: فرزانه مدبری

زمان: یکشنبه ۲۶ آبان ماه. ساعت ۱۸

مکان: قم، بلوار امین، انتهای کوچه ۱۳، سمت راست پلاک ۳۱



[Telegram.me/EthicsHouse](https://t.me/EthicsHouse)

www.EthicsHouse.ir



کارگاه ۵۰ فلسفه اخلاق

اخلاق در سیاست: عدالت به

روایت مایکل سندل

دکتر سید صادق حقیقت

یکشنبه ۲۶ آبان ماه ۹۸

به قلم: علی علیزاده

چکیده:

مایکل سندل بیش از آن که یک جماعت‌گرا باشد، یک جمهوری‌خواه است. جمهوری‌گرایی در مقابل حکومت پادشاهی و استبدادی، بر مفاهیمی همچون حکومت قانون و افراد و فضیلت مدنی تاکید می‌کند. از آنجایی که مردم دارای حقوق پیشینی غیرقابل سلبی هستند، اکثریت - حتی به شکلی دموکراتیک - نیز نمی‌تواند این حقوق را از خود سلب کنند. بنابراین می‌توان گفت مایکل سندل به این معنا در مواردی با دموکراسی غربی تضاد و فاصله پیدا می‌کند.

مایکل سندل؛ جمهوری‌گرا یا جماعت‌گرا؟!

موضوع بحث ما اخلاق در سیاست از دیدگاه مایکل سندل است. برای ورود به بحث باید به چند بحث مقدماتی اشاره کنم. مایکل سندل از جمله فیلسوفان اخلاق و سیاست معاصر است که امروزه در جهان شناخته شده است و در ایالت متحده به اندیشه‌های او بهای زیادی داده می‌شود. بدون شک مایکل سندل به مکتب جمهوری‌گرایی تعلق دارد اما در مورد این که او به مکتب جماعت‌گرایی تعلق دارد یا خیر، بحث وجود دارد. با این حال در مجموع می‌توان گفت که مایکل سندل جماعت‌گرا است. در صفحه‌ی ۲۲ کتاب «فلسفه‌ی سیاسی و روش‌شناسی» تعریفی از جمهوری‌گرایی ارائه شده است که نشان می‌دهد چرا باید مایکل سندل را جمهوری‌گرا خواند. همان‌طور که می‌دانید بین جمهوری‌گرایی و جمهوری‌خواهی به عنوان یک نحله یا حزب سیاسی تفاوت وجود دارد. مایکل سندل ارتباط خاصی با جمهوری‌خواهان آمریکا ندارد اما با مکتب جمهوری‌گرایی مرتبط است. در صفحه‌ی ۲۲ این کتاب می‌خوانیم که مایکل سندل بیش از آن که بخواهد خود را جماعت‌گرا معرفی کند، خود را جمهوری‌گرا می‌خواند. جمهوری‌گرایی در مقابل حکومت پادشاهی و استبدادی، بر مفاهیمی همچون حکومت قانون و افراد و فضیلت مدنی تاکید می‌کند. بر اساس جمهوری‌گرایی مردم به شکل پیشینی حقوق غیرقابل سلبی دارند. قید «پیشینی بودن حقوق» در جماعت‌گرایی و جمهوری‌گرایی از اهمیت فراوانی برخوردار است که به آن خواهیم پرداخت. از آنجایی که مردم دارای حقوق پیشینی غیرقابل سلبی هستند، اکثریت حتی به شکلی دموکراتیک نیز نمی‌تواند این حقوق را از خود سلب کند. بنابراین مایکل سندل به این معنا در مواردی با دموکراسی غربی تضاد و فاصله پیدا می‌کند، چون دولت نمی‌تواند بی‌طرف باشد و حتی اگر اکثریت بخواهند آن حقوق را سلب کنند، این حق را ندارند. اگر یکی از اصول

جماعت‌گرایی^۱ احترام به رای اکثریت و دموکراسی باشد، مایکل سندل به این معنا جماعت‌گرا نخواهد بود. البته مایکل سندل به یک معنا جماعت‌گرا است اما به معنایی دیگر (قبول داشتن رای اکثریت حتی برای نفی حقوق پیشینی انسان‌ها) جماعت‌گرا نیست.



همان‌طور که می‌دانید جماعت‌گرایی یک label و برچسب است که از سوی مخالفان جماعت‌گرایی (مثل لیبرال‌ها) به این دسته نسبت داده شده است. با این حال در مجموع قدر مشترکی که بین مایکل سندل، مایکل والزر، آمیتای اتزیونی، السدیر مکینتایر و ... وجود دارد، نقد لیبرالیسم است و با این قدر مشترک می‌توان ایشان را جماعت‌گرا خواند. این که ایشان را جماعت‌گرا می‌خوانیم به این دلیل است که ایشان بر خلاف لیبرالیست‌ها بر مفهومی به نام جماعت تاکید دارند. در جماعت عناصری مانند سنت و فرهنگ وجود دارد. چیزی که از جماعت نتیجه می‌شود، locality است؛ به این معنا که فرهنگ و سنت در یک‌جا با جای دیگر متفاوت است. این مطلب مخالف یکی از اصول اصیل لیبرالیسم یعنی جهان‌شمولی (universalism) است. بنابراین جماعت‌گرایان جهان‌شمولی لیبرالیسم را قبول ندارند. اگر بخواهیم تا این‌جا مطالب ارائه‌شده را جمع‌بندی کنیم، باید بگوییم: بدون شک مایکل سندل جمهوری‌گرا (republicanist) است اما به بیانی دیگر می‌توانیم او را جماعت‌گرا نیز بدانیم.

¹ Communitarianism

فلسفه اخلاق مایکل سندل

در فلسفه‌ی اخلاق سه مکتب اصلی با نام‌های فضیلت‌گرایی، وظیفه‌گرایی و پیامد‌گرایی وجود دارد. جماعت‌گرایان در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق رای واحدی ندارند، به همین دلیل آن‌چه که در این جا بیان می‌کنیم، صرفاً مربوط به مایکل سندل است و نمی‌توان آن را به دیگر جماعت‌گرایان نیز نسبت داد. اشتراک مایکل سندل و السدیر مکینتایر در این است که هر دو فضیلت‌گرایی ارسطو را در قرن بیستم احیا کرده‌اند. احیایی که بسیار ارزشمند است. با این که فلاسفه‌ی اخلاق مسلمان مدعی پیروی از فلسفه‌ی اخلاق ارسطو هستند و علی‌القاعده باید ایشان فضیلت‌گرایی را احیا کنند، می‌بینیم که این کار توسط افرادی همچون سندل انجام پذیرفته است. بنابراین فلسفه‌ی اخلاق مایکل سندل به نوعی

با این که فلاسفه‌ی اخلاق مسلمان مدعی پیروی از فلسفه‌ی اخلاق ارسطو هستند و علی‌القاعده باید ایشان فضیلت‌گرایی را احیا کنند، می‌بینیم که این کار توسط افرادی همچون سندل انجام پذیرفته است.

نقد پیامد‌گرایی و وظیفه‌گرایی است. می‌دانید که پیامد‌گرایی اعم از فایده‌گرایی و عمل‌گرایی است. مایکل سندل در کتاب «اخلاق در سیاست» به طور خاص عمل‌گرایی را و در جاهای دیگر فایده‌گرایی را نقد کرده است. نقدهای جماعت‌گرایانه‌ی سندل به جان رالز^۲ و کانت، نقد وظیفه‌گرایی هستند. به

بیان دیگر اگر نقد جماعت‌گرایانی مانند مکینتایر و سندل را به لیبرالیسم تحلیل کنیم، باید آن را نقد فضیلت‌گرایی به وظیفه‌گرایی به حساب بیاوریم.

نکته‌ی مقدماتی دیگر این است که مباحث فلسفه‌ی اخلاق با مباحث حوزه‌های دیگر مرتبط است. یکی از دانش‌هایی که به لحاظ رتبی در پیش از فلسفه‌ی اخلاق قرار دارد، فلسفه‌ی عمومی است. به عبارت دیگر فلسفه‌ی اخلاق هر فیلسوف، بر فلسفه‌ی عمومی او مبتنی است. چیزی که از فلسفه‌ی اخلاق منتج می‌شود، فلسفه‌ی سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصاد سیاسی است. بنابراین اگر بخواهیم مباحث مبنایی‌تر سندل را در پیش از فلسفه‌ی اخلاق ببینیم، باید فلسفه‌ی او را ببینیم. همچنین اگر بخواهیم مباحث مرتبط با فلسفه‌ی اخلاق او را ببینیم، باید به مباحث او در فلسفه‌ی سیاسی، اجتماعی و حتی حوزه‌ی اقتصاد اشاره کنیم.

^۲. مبنای فلسفه‌ی اخلاق جان رالز فلسفه‌ی اخلاق کانت است.

تقدم خیر بر حق

یکی از مبانی‌ای که به آن اشاره کردیم، مبنای تقدم خیر بر حق است. همان‌طور که می‌دانید لیبرال‌ها حق فردی را بر خیر عمومی مقدم می‌دانند و معتقدند که فرد حقوقی دارد که خیر عمومی و جمع نمی‌تواند آن را تحدید کند. سندل در صفحه‌ی ۲۰۱ کتاب «اخلاق در سیاست» می‌گوید: «می‌توانیم کار خود را با بررسی دیدگاه‌های اخلاقی و سیاسی خاصی، یعنی دیدگاه لیبرالی آغاز کنیم... مبنای دیدگاه لیبرالی تقدم حق بر خیر است.» این بحث بسیار مهمی است که در لیبرالیسم، خیر امر پیشینی است. مطابق دیدگاه لیبرالیسم اگر خیری تعریف می‌شود، باید آن را مبتنی بر حق دانست و گفت خیر امری پسینی است؛ به این معنا که افراد یک جامعه بر اساس قرارداد دور هم نشسته و خیر خودشان را تشخیص می‌دهند. بنابراین بر اساس لیبرالیسم ما حقوقی داریم که خیر خودمان را بر اساس آن‌ها تشخیص می‌دهیم بر خلاف مایکل سندل که معتقد است خیر امری پیشینی است؛ یعنی قبل از این که ما حقوقی داشته باشیم، خیری وجود دارد که ما باید آن را «کشف» کنیم. کشف در این جا معنای خاصی دارد. به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم در این‌باره قرارداد کرده و اموری را وضع کنیم. مایکل سندل در صفحه‌ی ۲۰۱ همین کتاب می‌گوید: «آرمان موردتوصیف ایشان را می‌توان در این ادعا خلاصه کرد که حق از دو منظر بر خیر مقدم است: نخست این که تقدم حق به معنای این است که حقوق فردی را نمی‌توان فدای خیر عمومی کرد^۳ و دوم این که اصول عدالت که به این حقوق تصریح می‌کنند، بر خلاف مفاهیم کلی غایت‌شناسانه، نمی‌توانند بر هیچ دیدگاه خاصی بر زندگی خوب مبتنی باشند.» از این جا می‌توان نتیجه گرفت که جماعت‌گرایان منتقد فرد‌گرایی هستند. اگر بخواهیم به شکل خلاصه بگوییم: لیبرال‌ها معتقدند که «خود» (self) در جوامع مختلف مشترک است. به بیان دیگر می‌شود معنایی به نام «خود» را از جوامع مختلف منتزع کرد. وقتی یک معنا از خود را از این سه جامعه منتزع می‌کنیم، نتیجه این می‌شود که می‌توانیم به یک مفهوم universal برسیم، چرا که انسان بما هو انسان یک چیز بیشتر نیست. چیزی که بر این مساله مترتب می‌شود این است که بر اساس لیبرالیسم، این انسان بما هو انسان دارای حقوقی است که آن را حقوق بشر می‌نامیم. در این صورت دیگر بین جامعه‌ی غربی، شرقی، مارکسیستی و اسلامی فرقی نخواهد بود، چون مفهوم انسان بما هو انسان در این جوامع با یکدیگر فرقی ندارد.

^۳. به تعبیر حوزوی عند التزاحم بین خیر عمومی و حق فردی، خیر عمومی مقدم است. و این اصل در فلسفه‌ی سیاسی از اهمیت فراوانی برخوردار است.

حقوق بشر محلی یا جهان شمول؟

در مقابل جماعت‌گرایان بر اساس مفهوم محلی‌گرایی (localism) و این که هر جماعتی ویژگی‌های خاص خودش را دارد، معتقد هستند که سنت و فرهنگ، در جامعه‌ی غربی و جامعه‌ی مارکسیستی با یک‌دیگر متفاوت هستند. بنابراین اگر حقوق بشری وجود داشته باشد، باید آن را غنی کرد. غنی‌سازی حقوق بشر یا فلسفه‌ی سیاسی به وسیله‌ی فرهنگ و سنت اتفاق می‌افتد. در این صورت بر اساس جوامع مختلف، حقوق بشرهای متنوعی نیز خواهیم داشت. سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا ما در این مورد به نسبت مطلق می‌رسیم؟ پاسخ خیر است، چرا که بین حقوق ایجابی و سلبی تفاوت وجود دارد. حقوقی سلبی مثل نفی شکنجه جهان‌شمول هستند و از این جهت بین جماعت‌گرایی و لیبرالیسم تفاوتی وجود ندارد، اما حقوق positive و ایجابی به سنت و فرهنگ هر جامعه بستگی دارد؛ مانند حق زنان بر رانندگی و ... در حقیقت این مبنا نقدی است بر فلسفه‌ی اخلاق جان رالز و مبنای کانتی، چون در فلسفه‌ی اخلاق کانت گفته می‌شود که ما

باید به اصلی جهان‌شمول برسیم؛ اصلی که مبنای آن قاعده‌ی زرین «آن‌چه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران هم نپسند» است. اگر ما چیزی را تنها در صورتی برای دیگری بپسندیم که موردپسند خودمان باشد، به این نتیجه می‌رسیم که باید همه‌ی حقوق در

جماعت‌گرایان بر مفاهیم همچون سنت و فرهنگ تأکید کرده و در نتیجه بر ارزش‌هایی اخلاقی همچون حفظ جنین، مخالفت با هرزه‌نگاری و تأکید بر مراسم دعا در مدارس پافشاری می‌کنند.

جوامع مختلف مشترک باشند. کانت این «خود» را «خودِ سبک‌بال» می‌نامد؛ یعنی خودی که بین جوامع مشترک بوده و universal است. در مقابل جماعت‌گرایان بر مفاهیمی همچون سنت و فرهنگ تأکید کرده و در نتیجه بر ارزش‌هایی اخلاقی همچون حفظ جنین، مخالفت با هرزه‌نگاری و تأکید بر مراسم دعا در مدارس پافشاری می‌کنند. مطابق این دیدگاه دیگر نمی‌توان نسبت به مسائل اخلاقی و دینی بی‌طرف بود.

در این جا لازم است به این نکته اشاره کنم که جماعت‌گرایان به خصوص مایکل سندل معمولاً - و نه ضرورتاً - با مسائل دینی اشتراک زیادی دارند. اگر به مبنای کانتی که مبنای جهان‌شمولی بود، توجه کنید، خواهید دید که کانت در مسأله‌ای مانند دروغ می‌گوید: استثنایی وجود ندارد، چون اگر قرار باشد برای دروغ استثنایی در نظر بگیریم، اصل جهان‌شمولی را زیر سوال برده‌ایم. به عبارت دیگر اگر قرار باشد مثلاً بنا بر مصلحت دروغ بگوییم، تعریف این مصلحت

آن قدر وسیع خواهد بود که معلوم نیست تا کجا را در بر بگیرد. مساله‌ای که در این جا وجود دارد این است که ادیان ابراهیمی معولا با این مبنا مشکل دارند، چون به هر حال مواردی وجود دارد که قدر متیقن در آن‌ها این است که دروغ گفتن جایز است؛ مثلا در تاریخ اسلام داریم که حضرت علی (ع) بیرون از مسجد روی سکویی نشسته بودند و کسی از مقابل ایشان از دست کسانی که می‌خواستند او را بکشند، فرار کرد. وقتی از حضرت در مورد این شخص سوال کردند، ایشان جایشان را عوض کردند و گفتند: من از لحظه‌ای که این جا نشسته‌ام، کسی را ندیدم. همان طور که می‌دانید حضرت در این جا توریه کرده‌اند. توریه به معنای دروغ مجاز است. با توجه به این مثال در چنین مواردی نه تنها دروغ گفتن جایز است، بلکه برای حفظ جان مسلمان واجب نیز خواهد بود. در کتاب تلمود نیز برای دروغ گفتن سه استثنا ذکر شده است: دانش، میهمان‌نوازی و مسائل جنسی. بر اساس دیدگاه جماعت‌گرایی و فلسفه‌ی اخلاق مایکل سندل، در فلسفه‌ی اخلاق اگر دیدگاهی محلی برگزیده باشیم، می‌توانیم بگوییم که مبنای ما در اسلام با مبنای غرب متفاوت است. پس نتیجه می‌گیریم که مبنای جماعت‌گرایی در فلسفه‌ی اخلاق به مبانی دینی و ادیان ابراهیمی نزدیک‌تر است. در حالی که لیبرالیسم به دلیل تاکید بر «خود نامقید و سبک‌بال» و اصل زرین کانت از فلسفه‌ی اخلاق اسلامی فاصله می‌گیرد.

مایکل سندل و مسائل فلسفه اخلاق

نابرابری اقتصادی

اگر بخواهیم مثال‌های دیگری از فلسفه‌ی اخلاق مایکل سندل بزینم، می‌توانیم به مسائل سیاسی تر و اقتصادی تر وارد شویم. مایکل سندل از جمله فیلسوفان اخلاقی است که در جامعه‌ی آمریکا حضور دارد و سعی می‌کند مسائل فلسفه‌ی اخلاق آمریکا را بررسی کند. او به شکل خاص در سال ۲۰۱۷ در نشست داووس شرکت کرد و بر مساله‌ی نابرابری اقتصادی تاکید کرد. می‌دانید که امروزه کشورهای جهان به دو دسته‌ی شمال و جنوب تقسیم می‌شوند. کشورهای شمالی عمدتاً کشورهایی ثروتمند و کشورهای جنوبی عموماً کشورهای فقیر هستند. این فاصله‌ی اقتصادی هر روز در حال بیشتر شدن است و هیچ راهکاری عملی نیز برای کمتر کردن آن وجود ندارد. مدتی پیش راجع به عدالت در کشورها بر اساس مساحت جغرافیایی آن‌ها فکر می‌کردم؛ مثلاً استرالیا را در نظر بگیرید: استرالیا یک قاره است اما حدوداً بیست میلیون نفر جمعیت دارد. یعنی می‌توان چیزی در حدود یک میلیارد مهاجر به آن جا فرستاد. این در حالی

است که در بعضی کشورها جمعیت به شدت متمرکز بوده و به این دلیل آلودگی‌ها و بیماری‌های مختلفی در آن‌جا وجود دارد. روشن است که چنین چیزی مطابق عدالت نیست و باید سازمان‌هایی مثل سازمان ملل قدرتی داشته باشند تا در چنین مواردی عدالت را برقرار سازند. مایکل سندل در نشست داووس گفت: ما انسان‌ها در زندگی عمومی خودمان خیراتی مشترک داریم که باید آن‌ها را کشف کنیم. همان‌طور که می‌بینید این یکی از مباحث فلسفه‌ی اخلاق است که آثار آن به حوزه‌های اقتصادی و سیاسی نیز می‌رسد.

مصرف‌گرایی

مایکل سندل همچنین در نقد لیبرالیسم و کاپیتالیسم به مسأله‌ی مصرف‌گرایی اشاره می‌کند. او معتقد است امروزه در کشورهای غربی فرهنگی به نام فرهنگ مصرف وجود دارد. آمریکا بدهکارترین کشور دنیا است ولی این به این معنا نیست که اقتصاد آمریکا ضعیف است. ممکن است چند سال بعد اتفاق دیگری بیفتد اما در حال حاضر اقتصاد آمریکا بسیار قدرتمند است. امروزه بر خلاف آمارهایی که در رسانه‌های عمومی ما داده می‌شود، آمریکا سهمی ۲۰ درصدی از کیک جهانی اقتصاد دارد. این نشان می‌دهد که آمریکا بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا است. چنین اقتصاد قدرتمندی بر اساس اعتبار اداره می‌شود؛ به این معنا که در اقتصاد آمریکا اعتباری وجود دارد که بر اساس آن چرخش مالی بسیار زیادی به وجود می‌آید. در واقع اقتصاد آمریکا با این اعتبار گردش مالی خود را زیاد کرده و سرپا می‌ماند. بگذارید درباره‌ی چستی اعتبار چند مثال بزنم تا بحث مصرف‌گرایی مایکل سندل بیشتر روشن شود: حقوق یک کارمند عادی در آمریکا چیزی در حدود ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار است. یک کارمند آمریکایی می‌تواند یک اتومبیل هیوندا را به صورت اقساط (ماه‌ی ۳۰۰ دلار) و بدون بهره بخرد. این یعنی بانک‌های آمریکایی فرهنگ مصرف را ترویج می‌کنند تا زندگی یک کارمند نیز مانند کشور آمریکا بر اساس اعتبار جریان داشته باشد. یا مثلاً در آمریکا می‌توان یک بنز را با ۵۰۰ دلار از دم قسط خریداری کرد. این مسأله باعث می‌شود که شخص تا آخر عمر بدهکار شود و دائماً کار کند تا بتواند قسط‌هایش را بپردازد. این فرهنگ مصرف‌گرایی است. در چنین فرهنگی بر خلاف فرهنگ ما که اشخاص از بدهکار شدن گریزانند، شخص به کار کردن خود امید دارد. چیزی که در این‌جا اهمیت دارد این است که در این موارد هویت افراد با مصرف‌گرایی گره می‌خورد. این همان چیزی است که مایکل سندل به آن معترض است. مایکل سندل در کتاب «آن‌چه با پول نمی‌توان خرید» می‌گوید: ما امروزه همه چیز را با پول می‌خریم؛ مثلاً امروزه در بعضی کشورها می‌توان سربازی را خرید. این به این معنا است که می‌توان دو سال از عمر را با پول خرید و فروش کرد. مثال دیگر

این مطلب خرید و فروش حق ایجاد آلاپندگی است. امروزه می‌بینیم که کشوری مثل آمریکا به راحتی از پیمان پاریس خارج می‌شود. مثال دیگر مربوط به گرفتن وقت از دکتر است. همان طور که می‌دانید مخارج پزشکی در آمریکا خیلی بالا است. با این حال اگر کسی در آمریکا ماهیانه ۱۵۰۰ دلار پردازد، پزشک تلفن همراه خود را به او می‌دهد تا این شخص هر وقت که بخواهد با او تماس بگیرد. مایکل سندل در این کتاب می‌گوید: درست است که جامعه‌ی ما (آمریکا) به اشتباه این طور شده است اما چیزهایی مثل دوستی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را با پول خرید.

سربازی

تصور ما در ایران این است که دموکرات‌ها از نظر سیاسی از جمهوری خواهان به ما نزدیک‌تر هستند. در حالی که در مسائل دینیه برعکس است و جمهوری خواهان متدین‌تر بوده و در مسائله همچون سقط جنین، همجنس‌گرایی و... سخت‌گیرتر هستند.

سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا سربازگیری اجباری درست است یا استخدام سربازان^۴؟ تعیین این که کدام یک از این دو بهتر هستند، به عهده‌ی فلسفه‌ی اخلاق است. مایکل سندل نمی‌خواهد بگوید که کدام بهتر است، بلکه می‌خواهد بگوید فلسفه‌ی اخلاق

باید به این مسائل هم پردازد. فلسفه‌ی اخلاق در ایران نیز باید به مسائل عینی پردازد. در ایران یک جوان در هجده سالگی، در حالی که در اوج شهوت جنسی است، باید به سربازی برود و اگر نرود از موقعیت‌های شغلی محروم می‌شود. در ایران وقتی درباره‌ی مسائل دینی بحث می‌کنیم، باید به این نکات نیز توجه کنیم.

اخلاق پزشکی

موضوع اخلاق پزشکی نیز از موضوعاتی است که باید فلسفه‌ی اخلاق به آن پردازد و مایکل سندل به مواردی از آن اشاره می‌کند: یکی از این مسائل مربوط به سقط جنین است. تصور ما در ایران این است که دموکرات‌ها از نظر سیاسی از جمهوری خواهان به ما نزدیک‌تر هستند. در حالی که در مسائل دینی برعکس است و جمهوری خواهان متدین‌تر بوده و در مسائلی همچون سقط جنین، همجنس‌گرایی و... سخت‌گیرتر هستند. مثال دیگر مربوط به سلول‌های بنیادین و مهندسی ژنتیک است. مایکل سندل در این باره به این می‌پردازد که آیا ما حق دست‌کاری در سلول‌ها را داریم یا

^۴. ظاهراً در بیشتر کشورهای اروپایی چیزی به اسم خدمت اجباری سربازی وجود ندارد. در این کشورها مسائل نظامی توسط ارتش رفع و رجوع می‌شوند.

خیر؟ آیا ما حق تقویت ژن‌های برتر را داریم یا خیر؟ آیا ما حق تعیین جنسیت فرزندان را داریم یا خیر؟ آیا گرفتن رحم اجاره‌ای کاری اخلاقی است یا خیر؟

در جمع‌بندی مطالب پیشین باید بگوییم که مایکل سندل معتقد است: ما باید اخلاق را قانون‌مند کنیم. او بر خلاف دیدگاه اخلاق پست‌مدرن به نسبت در اخلاق معتقد نیست، بلکه معتقد است می‌توان اخلاق را قانون‌مند کرد و این مساله را بر اصول فلسفه‌ی اخلاق مبتنی می‌داند؛ اصولی که با دین نیز ارتباط دارند. مواردی وجود دارند که در آنها عقل انسان نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و باید از دین استفاده کنیم. مایکل سندل می‌گوید گاهی به من انتقاد وارد می‌کنند که چرا مباحثم بیش از اندازه دینی است؟

دومین نتیجه‌ای که مایکل سندل از مطالب پیشین می‌گیرد این است که دولت نیز وظیفه دارد در حوزه‌ی اخلاق دخالت کند. در فلسفه‌ی اخلاق اسلامی در حوزه‌ی مسائل مربوط به حکومت و سیاست این سوال وجود دارد که آیا دولت باید بی‌طرف باشد یا خیر؟ تفکر لیبرالی که اصل بی‌طرفی را به ذهن برخی وارد کرده است، این تصور را برای برخی به وجود آورده است که حتی براساس دیدگاه اسلامی نیز دولت باید بی‌طرف باشد. در حالی که در قرآن آمده است: «الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»^۵ حتی جامعه‌ای مثل جامعه‌ی آمریکا در مقایسه با جامعه‌ی اروپا در مساله‌ی آموزش در مدارس کمتر بی‌طرف است. به طور کلی می‌توان گفت نهاد آموزش و خانواده در آمریکا از وضعیت بهتری برخوردار است، چون در اروپا حدود ۵۰ درصد از مردم دین‌دار هستند، در حالی که این رقم در آمریکا حدوداً ۷۰ درصد است. با این حال مایکل سندل به این حد نیز راضی نیست.

مقایسه رویکرد اخلاقی مایکل سندل با نگرش اسلامی

مایلم در این جا فقط در یک مورد برداشتی را که از مکتب اسلام دارم با فلسفه‌ی اخلاق سندل مقایسه کنم: آیا ما در اخلاق ورزی به دین نیاز داریم یا خیر؟ در پاسخ به این سوال باید گفت: ما دو دسته دانش داریم: یافته‌های انسانی و داده‌های وحیانی. سوالی که این جا پیش می‌آید این است که چه ارتباطی میان یافته‌های انسانی و داده‌های وحیانی

^۵. تمکن در زمین به معنای قدرت است.

^۶. حج ۴۱

وجود دارد؟ من در حوزه‌ی سیاسی کتابی به نام «همروی فلسفه‌ی سیاسی و فقه سیاسی» نوشته‌ام و در آن جا گفته‌ام که اگر فلسفه‌ی سیاسی مصداقی از یافته‌های انسانی و فقه سیاسی مصداقی از دانش مبتنی بر داده‌های وحیانی باشد، بین این دو تعامل برقرار است؛ تعاملی که من آن را «همروی» نامیده‌ام. به نظرم این مبنا با مبنای مایکل سندل و مکینتایر نیز هم‌خوانی دارد. برای بیان چگونگی این هم‌خوانی مثالی از مکینتایر می‌زنم: در کتاب «فلسفه‌ی سیاسی و روش‌شناسی» نقل قولی از مکینتایر کرده‌ام.^۷ مضمون بحث اخیر^۸ مکینتایر در حقوق بشر این است: عقل انسان نمی‌تواند مصادیق و مرزهای حقوق بشر را به خوبی مشخص کند و من به عنوان یک فیلسوف نمی‌توانم در این مساله نظر خاصی داشته باشم اما از آن جایی که یک مسیحی کاتولیک هستم، بر اساس اعتقادنامه‌ی کاتولیک به حقوق بشر معتقد هستم. این حرف جدید و جالبی است که با نظریه‌ی همروی من نیز هم‌خوانی دارد. من معتقدم که ممکن است عقل ما در جایی نتواند به چستی حقوق بشر و مرزهای آن حکم کند ولی دین ما می‌تواند در همان مورد حرف خاصی داشته باشد. این یکی از صور نسبت‌سنجی یافته‌های انسانی و داده‌های وحیانی است و مصداق خوبی است برای این مطلب که ما می‌توانیم از داده‌های وحیانی در فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی سیاسی استفاده کنیم. من در بخش آخر مصاحبه‌ای که با مایکل سندل داشتم^۹، از او درباره‌ی مساله‌ی عدالت در جمهوری اسلامی ایران سوال کردم. او در پاسخ گفت: عدالتی که من مطرح کرده‌ام، مخصوص جامعه‌ی ما است و شما در ایران باید با کمک گرفتن از قرآن و روایات عدالت خاص خودتان را داشته باشید. با این حال ممکن است اصولی از این عدالت - به خصوص در حقوق سلبی - مشترک باشند.

نقدی به مایکل سندل

به عنوان آخرین نکته: به نظرم علی‌رغم جهات مثبتی^{۱۰} که در فلسفه‌ی اخلاق مایکل سندل وجود دارد، در دیدگاه او نقطه‌ی ضعفی وجود دارد و آن این است که مباحث او چندان مستدل نیستند. اگر مباحث فلسفه‌ی اخلاق کانت را با مباحث فلسفه‌ی اخلاق سندل مقایسه کنید، می‌بینید که کانت دقیقاً از یک جایی شروع می‌کند و نهایتاً هم به جای

^۷. در این باره می‌توانید کلیبی از او در یوتیوب پیدا کنید. من مضمون این کلیپ را در این کتاب آورده‌ام.

^۸. مکینتایر پیش از این گفته بود: عقل انسان نمی‌تواند راجع به حقوق بشر صحبت کند.

^۹. این مصاحبه در کتاب فلسفه‌ی سیاسی و روش‌شناسی آمده است.

^{۱۰}. دیدگاه مایکل سندل مشتمل بر نقاط مثبت فراوانی است که برخی از آن‌ها عبارتند از: احیای فضیلت‌گرایی ارسطو در قرن بیستم، پرداختن به مسائل انضامی جهان و خصوصاً آمریکا و دفاع عقلی از آن‌ها و ...

خاصی می‌رسد اما مباحث مایکل سندل – هر چند در ذهن ما مطلوب هستند – چندان مستدل نیستند. گویا مباحث او صرفاً درد و دل‌هایی در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق است.

پرسش: من متوجه این که جماعت‌گرایان، حقوقی مثل ممنوعیت شکنجه را جهان‌شمول می‌دانند، هستم. همچنین متوجه این که در این دیدگاه بعضی از چیزها محلی و local هستند، نیز هستم، اما متوجه نمی‌شوم که سندل چگونه مرزی بین این دو ترسیم می‌کند.

پاسخ: مرز این دو همان حقوق سلبی و ایجابی است. ممکن است در یک مصداق جزئی اختلاف پیش بیاید ولی معمولاً اختلافی رخ نمی‌دهد؛ مثلاً به نظرم مساله‌ی سربازی جزء حقوق ایجابی است؛ به این معنا که اگر فرهنگ و دین ما مقتضی نوع خاصی از سربازی باشد، باید همان را اجرایی کرد. فرق حقوق سلبی و ایجابی نیز مشخص است؛ مثلاً این که هیچ کس حق ندارد کسی را شکنجه کند، یک حق سلبی است. من کتابی به نام «فریه و نحیف» از مایکل والزر ترجمه کرده‌ام که در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق است. مایکل والزر در مقدمه‌ی ترجمه‌ی فارسی کتاب به نکاتی اشاره کرده است که بیانگر تفاوت دیدگاه او با مایکل سندل است. مایکل سندل جماعت‌گرای غیرلیبرال و مایکل والزر جماعت‌گرای لیبرال است. مایکل والزر در آن مقدمه می‌گوید: کسانی که در ایران هستند، نباید از جماعت‌گرایی سوءاستفاده کنند. به این معنا که ایرانیان نمی‌توانند بگویند ما مسائل خودمان را داریم و هر طور هم بخواهیم آن‌ها را حل می‌کنیم، چرا که سه اصل^{۱۱} وجود دارد که جهان‌شمول بوده و غیرقابل تخطی هستند. به نظرم از نظر مفهومی و نظری مفهوم حقوق سلبی و ایجابی مشخص هستند، منتها ممکن است در مصداقی خاص اختلاف پیش بیاید.

کلیدواژه‌ها: فلسفه‌ی سیاسی، جماعت‌گرایی، جمهوری‌گرایی، مایکل سندل، حقوق بشر، مکینتایر.

^{۱۱}. آزادی، حق برابری و ...